

کدام بهار عرب؟^۱

سمیر امین

برگردان: نیکو پورورزان



تضادهای اجتماعی موجود در متن این پروژه همانند پیش‌فرضیه‌های بنیادین سیاسی، فرهنگی، و ایدئولوژیک‌اش در شکست این برنامه نقش داشته است. با این وجود، حقیقت این است که بدون تجاوز امپریالیستی چه بسا که بر این تضادها، همانند نمونه ژاپن، غلبه می‌شد.

مصری که در حال عروج بود پس از شکست‌اش مجبور شد که به مدت تقریباً چهل سال (۱۹۲۰-۱۸۸۰) به عنوان خدمت‌گذار در پیرامون سیستم جهانی سرمایه‌داری درجا بزند. نهادهای سیاسی و اقتصادی کشور در راستای اهداف امپریالیستی و در جهت خدمت به انباشت سرمایه‌داری بر مبنای مدل آن روز بازسازی شد. این پسگرایی ضربه‌سختی بر نهادهای سیاسی و اجتماعی کشور وارد ساخت. تمامی ایده‌های فرهنگی و ایدئولوژیک ارتجاعی و قرون وسطایی به شیوه‌ای سیستماتیک به کار گرفته شد تا کشور در وضعیت فرودست‌اش حفظ شود.

ملت مصر - یعنی مردم و نخبگان کشور - هرگز این وضعیت را نپذیرفتند. این استقامت سرسختانه به موج دوم از جنبش‌هایی راه برد که در طول نیم قرن بعد (۱۹۶۷-۱۹۱۹) رخ داد. در حقیقت، من این دوره را به عنوان عصری از یک سلسله مبارزات پیگیر و جنبش‌های پیشرو می‌بینم. این مبارزات و جنبش‌ها سه هدف، یعنی دموکراسی، استقلال ملی، و پیشرفت اجتماعی را دنبال می‌نمودند. این اهداف سه گانه، حال با هر میزان از محدودیت و گاه‌با تعاریفی مخدوش، از یکدیگر جدایی‌ناپذیر بودند - جدایی‌ناپذیری‌ای که ادغام مصر مدرن در سیستم جهان‌گیر سرمایه‌داری/امپریالیستی آن دوره را رقم زد. در این روایت، فصل

سال ۲۰۱۱ با موج خروشان توده‌های به پا خواسته کشورهای عربی آغاز شد. آیا می‌توان این موج را بهاری نامید که سرفصل دومین "بیداری جهان عرب" باشد؟ یا آن که برعکس، این قیام‌ها درجا زده و سرانجام بی‌ثمر بودن‌شان به اثبات خواهد رسید؟ به عبارتی، دچار همان سرنوشتی خواهند شد که گریبان نخستین موج بیداری را گرفت، که شرح‌اش را در کتابام با نام "بیداری جنوب" به تفصیل آورده‌ام. اگر فرض نخست‌مان درست باشد، جنبش پیشروی جهان عرب سرنوشت خود را الزاماً به جنبشی گره خواهد زد که خواهان دنوردیدن سرمایه‌داری امپریالیستی در معیاری جهانی است. شکست، اما، موقعیت کنونی جهان عرب، یعنی پیرامونی گوش به فرمان، را ابقا نموده و بالطبع مانع از آن خواهد شد که بتواند به عنوان عضوی فعال در شکل‌دادن به جهان امروز نقشی داشته باشد.

این خطاست که به "جهان عرب" عمومیت داده و از این روی شرایط مشخص متفاوتی را که ویژگی‌های هر کشور را تعیین می‌کند نادیده گرفت. به این خاطر است که می‌خواهم به شرایط مشخص کشور مصر بپردازم، کشوری که همواره نقش بسیار مهمی در تحولات منطقه داشته است.

مصر اولین کشور پیرامونی در سیستم جهانی سرمایه‌داری بود که تلاش نمود تا خود را از این "ورطه" بیرون آورد. در اوایل قرن نوزدهم، بسا پیش‌تر از چین و ژاپن، محمدعلی، خدیو مصر، برنامه‌ای را برای بازسازی مصر و کشورهای پیرامون‌اش در شرق عربی (یعنی شرق آفریقای شمالی و کشورهای ساحل شرقی مدیترانه) تدوین نموده و به اجرا گذاشته بود. اجراء این برنامه تجربه قدرتمندی بود که به مدت درازی در قرن نوزدهم ادامه داشته و تنها در اواسط سلطنت خدیو اسماعیل بود که از نفس افتاد. در بررسی علل شکست این برنامه نمی‌توان خشونت تجاوزگران خارجی به سرکردگی بریتانیا، که بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری صنعتی آن روز بود، را نادیده گرفت. موارد بسیاری از تجاوزات و محاصره دریایی، سپس تحت کنترل گرفتن امور مالی خدیو در دهه هفتاد (قرن نوزدهم)، و سرانجام با اشغال نظامی در سال ۱۸۸۲، دولت پادشاهی انگلستان تمامی تلاش‌اش را با قدرت هر چه تمام‌تر به کار گرفت تا به هدف‌اش که همانا پیش‌گیری از ظهور مصر مدرن بود دست یابد.

مسلماً این پروژه قرن نوزدهمی مصر محدودیت‌های خاص زمانه‌اش را داشت، زیرا که برنامه‌اش کارش برخلاف دومین تلاش‌اش (که در دنباله به آن نیز خواهیم پرداخت)، عروج بر متن و در چارچوب سرمایه‌داری بود. تردیدی نیست که



جمال عبدالناصر، ۱۹۵۳

تاریخ را در مقطع سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۲ پاک کرده و شروع «انقلاب مصر» را به ژوئیه ۱۹۵۲ منتقل نماید. در آن زمان بسیاری از کمونیست‌ها این گفتمان را رد کرده و کودتای ۱۹۵۲ را به مثابه اهرمی برای پایان دادن به رادیکالیزه شدن جنبش دموکراتیک مصر ارزیابی نمودند. این بخش از کمونیست‌ها در ارزیابی‌شان به خطا نبودند، زیرا ناصریسم تنها پس از کنفرانس بندانگ^۵ در آوریل ۱۹۵۵ بود که شکل و شمایل یک پروژه ضد-امپریالیستی را به خود گرفت. پس از این کنفرانس بود که ناصریسم همه آن چیزی را که در چنته داشت رو نمود: در کنار جنبش‌های پان عربیسم و پان-آفریکانیسم در سطح بین‌المللی قاطعانه پز ضد-امپریالیستی گرفت و در داخل دست به چند رفرم اجتماعی مترقی (نه «سوسیالیستی») زد. البته همه چیز از بالا و نه تنها «بدون هیچ‌گونه دموکراسی»، بلکه حتا با «امحاء» هر شکلی از حیات سیاسی، صورت پذیرفت. حق سازماندهی و سازمانیابی به طور کامل از توده‌های مردم گرفته شد. به این ترتیب، عملاً از اسلام سیاسی دعوت به عمل آمد تا خلالتی را که ایجاد شده بود پر نماید.

در مدت کوتاه ده سال (۱۹۶۵-۱۹۵۵) پروژه ناصریسم به تمامی از پتانسیل ترقی‌خواهی‌اش خالی شد. از زور افتادن این جنبش به امپریالیسم، به سرکردگی ایالات متحده، این فرصت را داد تا با به حرکت درآوردن ابزار نظامی‌اش در منطقه، یعنی اسراییل، آن را در هم بشکند. شکست سال ۱۹۶۷ به منزله نقطه پایانی بود بر موجی که به مدت نیم قرن جریان داشت. سیر قهقراپی جنبش به دست خود ناصر شروع شد، زیرا به جای آن که به فراخوان نیروهای انقلابی و از جمله جنبش دانشجویی پاسخ مثبت داده و در پی تعمیق رادیکال جنبش باشد، با به اصطلاح سیاست «گشایش»، که در واقع گشودن درها به روی سرمایه‌داری جهانی بود، به کرنش در برابر جناح راست روی آورد. جانشین وی، انور سادات، چرخش به راست را تشدید نموده و با ادغام جریان ارتجاعی اخوان المسلمین در سیستم استبدادی‌اش بدان وسعت داد. مبارک راه سادات را بی‌کم و کسر دنبال نمود.

دوران فراگرد به نوبه خود به مدت تقریباً نیم قرن دوام یافت. مصر به عنوان مجری اوامر لیبرالیسم جهانی و در خدمت استراتژی ایالات متحده، موقعیت‌اش را به عنوان فاکتور مؤثری در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی به کلی از دست

سیستم‌اتیزه کردن ناصریستی، یعنی سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۷، چیزی جز آخرین فصل از آن مبارزات نبوده که با انقلاب ۱۹۲۰-۱۹۱۹ آغاز شده بود. مبارزات رهایی‌بخش و ترقی‌خواهانه آن نیم‌سده در مصر در نخستین گام‌اش و با تشکیل حزب وفد^۲ در سال ۱۹۱۹، با اتخاذ شکل بورژوازی دموکراسی مشروطه در سال ۱۹۲۳ (که در محدود ساختن اختیارات سلطنت متبلور می‌شد) بر مدرنیته سیاسی تأکید ورزید. دموکراسی نیم‌بند موجود به رشد سکولاریسم^۳ مترقی میدان داد که سمبل‌اش پرچمی با علامت صلیب و هلال بود (پرچمی که در تظاهرات ژانویه و فوریه ۲۰۱۱ یک بار دیگر به صحنه آمد). به انتخابات «رمال» و بدون کم‌ترین مشکلی اجازه داده شد که نه تنها قبطی‌ها^۴ توسط مسلمانان انتخاب شدند، بلکه حتا توانستند به مقامات ارشد دولتی برسند.

اما بریتانیا در این میانه بی‌کار ننشست و با حمایت فعال از ائتلاف ارتجاعی متشکل از دربار، مالکین عمده، و دهقانان ثروتمند تلاش نمود تا پیشرفت‌های دموکراتیکی را که زیر رهبری حزب وفد به دست آمده بود پایمال کند. دیکتاتوری صدقی پاشا که در دهه سی قانون اساسی مشروطه ۱۹۲۳ را ملغی کرده بود با مبارزه و مقاومت جنبش دانشجویی روبرو شد که در صدر مبارزات دموکراتیک ضدامپریالیستی آن روز قرار داشت. برای مقابله با این تهدید، اتفاقی نبود که سفارت دولت بریتانیا در مصر و دربار پادشاهی به طور فعال از تشکیل جمعیت اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۷، که متأثر از ارتجاعی‌ترین برداشت از وهابی‌گری، یعنی سلفیون بود، حمایت می‌کرد. اخوان المسلمین ارتجاعی‌ترین تیره از «اسلام سیاسی» تازه به دوران رسیده بود.

فتح اتیوپی به دست موسولینی و شیخ جنگ جهانی که در فضا موج می‌زد لندن را به عقب نشینی‌های موضعی در برابر نیروهای دموکراتیک مجبور ساخت. در سال ۱۹۳۶ به حزب وفد اجازه داده شد که به قدرت بازگشته و قرارداد جدیدی میان مصر و انگلستان به امضاء رسید. جنگ جهانی دوم الزاماً موجب بسته شدن فضا گردید. اما، موج خزننده مبارزات که در فوریه ۱۹۴۶ و با تشکیل «بلوک دانشجویی-کارگری» سربرافراشته بود، با ورود کمونیست‌ها و جنبش طبقه کارگر رادیکالیزه شد. مرجعین مصری یک بار دیگر و با حمایت لندن به خشونت روی آورده و برای سرکوب جنبش این بار اخوان المسلمین را در پشت سر دیکتاتوری دوم صدقی پاشا به حرکت درآوردند، اگرچه نتوانستند جنبش اعتراضی را خاموش سازند. انتخابات در سال ۱۹۵۰ اجباراً برگزار شده و حزب وفد بار دیگر به قدرت بازگشت. ابتکار حزب در رد پیمان نامه ۱۹۳۶ و به راه انداختن عملیات چریکی در منطقه کانال سوئز تنها پس از به آتش کشیده شدن قاهره (ژانویه ۱۹۵۲)، عملیاتی که اخوان المسلمین وسیعاً در آن دست داشت، به شکست کشیده شد.

کودتای اول به دست «افسران آزاد» در سال ۱۹۵۲ و به خصوص کودتای دوم در سال ۱۹۵۴ که در طی آن ناصر کنترل اوضاع را به دست گرفت، از سوی برخی به عنوان تداوم جریان مبارزه تلقی می‌شد، در حالی که از دیدگاه برخی دیگر نقطه پایان گذاشتن بر این مبارزه بود. ناصریسم بیداری مصر را که در بالا شرح داده شد رد نمود و بحث ایدئولوژیک معینی را پیش کشید تا بدان طریق بتواند

بوده است)، مقاومت سرسختانه دهقانان خرد که از سوی سرمایه بزرگ کشاورزی تهدید می‌شدند، و تشکیل گروه‌های اعتراضی در میان طبقات میانه در جهت خواسته‌های دموکراتیک (مانند "کفایه" و جنبش "شش آوریل") گویای انفجار ناگزیری بود که مصری‌ها انتظارش را می‌کشیدند، ولی از سوی به اصطلاح "ناظرین خارجی" با تعجب برخورد شد. به این شکل فاز جدیدی در مبارزات رهایی‌بخش آغاز شده است که ما می‌خواهیم جهت‌گیری و فرصت‌هایی را که در آن وجود دارد تحلیل کنیم.

مولفه‌های جنبش دموکراتیک

"انقلاب مصر" که در جریان است نشان می‌دهد که می‌توان پایان سیستم نولیبرالی را شاهد بود که هم‌اکنون در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی‌اش به لرزه افتاده است. جنبش عظیم خلق مصر سه مولفه فعال را به هم مرتبط می‌سازد که عبارتند از: جوانان که به خواست خود و به اشکال مدرنی که خود آفریده‌اند "بازسیاسی" شده‌اند؛ نیروهای چپ رادیکال؛ و نیروهای دموکراتیک طبقات میانی.

نزدیک به یک میلیون از فعالین جوان آغازگر جنبش بوده و آن را به پیش رانند. چپ رادیکال و نیروهای دموکراتیک اقشار میانه بلافاصله به این جنبش پیوستند. اخوان المسلمین که رهبران‌اش تظاهرات را در چهار روز نخست بایکوت کرده بودند (زیرا که مطمئن بودند که تظاهر کنندگان توسط ابزار سرکوب دولتی جاروب خواهند شد) تنها با تاخیر و زمانی که خواسته‌های جنبش به گوش تمامی خلق مصر رسید، و در حالی که خیزش‌های میلیونی ایجاد شده بود تن به پذیرش آن داد.

جوانان و چپ رادیکال سه هدف مشترک را دنبال می‌کردند: برقراری دموکراسی و پایان دادن به رژیم پلیسی و نظامی، پیش گرفتن سیاست نوین اقتصادی و اجتماعی که در خدمت توده‌های مردم باشد و گسست از سیاست تسلیم به خواسته‌های لیبرالیسم جهانی، و جهت‌گیری مستقل در سیاست خارجی و گسست از تسلیم به خواسته‌های هژمونیک ایالات متحده و نیت‌اش در اعمال کنترل نظامی بر سراسر قاره. انقلاب دموکراتیک مورد نظر این جریان یک انقلاب سوسیال دموکراتیک و ضد امپریالیستی است.

اگرچه جنبش جوانان از نظر ترکیب‌بندی و به لحاظ بیان سیاسی و ایدئولوژیک از گوناگونی برخوردار است اما در مجموع خود را متعلق به "جناح چپ" می‌داند. ابراز هواداری قوی و خودانگیخته‌اش از چپ رادیکال گواهی روشنی بر این مدعا است.

طبقات میانه در مجموع صرفاً پیرامون خواسته‌های دموکراتیک حرکت می‌کنند، بدون آن که الزاماً اعتراضی نسبت به "بازار" (آن گونه که هست) و یا به تعهدهای بین‌المللی مصر داشته باشند. چیزی که نباید نادیده گرفته شود نقش گروهی از بلاگراس که خواسته و یا ناخواسته در دسیسه‌ای که توسط سازمان سیا راهبری می‌شود نقش ایفا می‌کنند. محرکین این بخش به طور عمده از طبقات مرفه‌اند که عمیقاً "آمریکانیزه"‌اند، ولی خود را بخواهی نخواهی به عنوان مخالفین دیکتاتوری موجود معرفی می‌کنند. تم دموکراسی، البته بر اساس

داد. در عوض، متحدین عمده ایالات متحده، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، جای نخست را در منطقه اشغال نمودند. بر متن چنین شرایطی بود که اسرائیل توانست مستعمرات‌اش در فلسطین اشغالی را با حمایت بی‌سر و صدای مصر و کشورهای خلیج توسعه دهد.

در دوران حکومت ناصر سیستم اقتصادی و اجتماعی‌ای در مصر ایجاد شده بود که اگرچه مورد انتقاد است اما از انسجام نسبی برخوردار بود. برای خروج از چرخه تقسیم کار جهانی استعمار که در آن به مصر نقش صادر کننده پنبه محول شده بود، ناصر به صنعتی‌سازی کشور دست زد. تقسیم درآمد‌ها در سیستم حکومت ناصر بدون اعمال فشار بر توده‌ها، در خدمت رشد طبقه متوسط قرار داشت. اما، سادات و مبارک سیستم تولیدی مصر را متلاشی نموده و به جای آن سیستمی کاملاً نامنجم را قرار دادند که فقط بر اساس سوددهی شرکت‌ها که به طور عمده پیمانکاران انحصارات امپریالیستی بودند قرار داشت. نرخ به اصطلاح بالای رشد اقتصادی که به مدت تقریباً سی سال از سوی بانک جهانی مورد ستایش قرار داشت، در واقع امری کاملاً توخالی بود. رشد [اقتصادی] مصر مطلقاً شکننده بود. به علاوه، رشد مورد نظر با نابرابری و بیکاری باورنکردنی همراه بود که اکثریت جوان‌های کشور را دربر می‌گرفت. این وضعیت بحرانی بود که سرانجام دوام نیاورد و منفجر شد.

به اصطلاح "ثبات رژیم" که توسط مقام‌های آمریکایی یکی پس از دیگری (هم چون هیلاری کلینتون) به رخ کشیده می‌شد، تنها در سایه نیروی رعب‌انگیز پلیسی که متجاوز از ۱/۵ میلیون نفر را در خدمت داشت امکان‌پذیر بود؛ نیروی سرکوبگری که در اعمال هر گونه تجاوز جنایی در حق شهروندان کاملاً دست باز داشت. نیروهای امپریالیستی مدعی بودند که این رژیم "حافظ" مصر در برابر خطر اسلام‌گرایی است. چنین ادعایی چیزی جز دروغی آشکار نبود. در واقع، رژیم با دادن اختیارات گسترده در آموزش، امور دادگاه‌ها، و در رسانه‌های عمده (به ویژه در تلویزیون)، ارتجاعی‌ترین نوع از اسلام سیاسی، یعنی وهابیت از نوع حاکم بر کشورهای خلیج را به تمامی در سیستم ادغام کرده بود. اجازه سخترانی عمومی تنها از آن مسجد سلفی‌ها بود که به اسلام‌یون اجازه می‌داد تا پا گرفته و ادای "پوزیسیون" را درآورند. هدف از سخنرانی‌های ریاکارانه دولت‌مردان و سیاستمداران ایالات متحده (امثال اوباما و بوش) امدادسانی به این‌ها بوده است. حمایت عملی از اسلام سیاسی ظرفیت جامعه مصر را برای رویارویی با چالش‌های جهان مدرن نابود ساخته و نتایج وخیمی را برای آموزش و تحقیقات در پی داشته است. در عین حال، واشنگتن با محکوم ساختن‌های گاه و بی‌گاه "بدرفتاری"‌های‌شان (مانند کشتار قبطی‌ها) می‌توانست حضور و دخالت نظامی‌اش را در چارچوب به اصطلاح جنگ خودساخته‌اش علیه تروریسم موجه سازد. رژیم نیز مادامی که مهاجرت توده‌های تهی‌دست و اقشاری از طبقات میانه برای امرار معاش به کشورهای نفت‌خیز به عنوان سوپاپ اطمینان وجود داشت، می‌توانست "قابل قبول" به نظر برسد. اما با ظهور مهاجرین آسیایی^۶ که جای مهاجرین عرب را در کشورهای نفت‌خیز گرفتند، این سیستم در هم ریخته و باززایی جنبش‌های مخالف را به همراه آورد. اعتصاب کارگران در سال ۲۰۰۷ (که قدرت‌مندترین اعتصاب در پنجاه سال گذشته در قاره آفریقا



گویا که به خواست اخوان المسلمین بوده است. واقعیت، اما، این است که این توده‌ها خود وارد کارزار شده و رهبران اخوان المسلمین چاره‌ای جز دنباله‌روی نداشت‌اند. رقابتی سخت در این جا در جریان است. کدام یک از این دو، اخوان المسلمین و دار و دسته سلفی هم‌پیمان‌اش و یا جریان دموکراتیک، خواهد توانست با توده‌های کماکان سردرگم پیوند ایجاد کرده و یا حتا این که آن‌ها را "زیر کنترل خویش"^۸ درآورد؟

در حال حاضر، پیشرفت چشم‌گیری در ایجاد جبهه متحد میان کارگران و نیروهای دموکراتیک در مصر صورت گرفته است. در آوریل سال ۲۰۱۱ پنج حزب با گرایش سوسیالیستی برای ایجاد هماهنگی در امر مبارزه مشترک دست به ایجاد ائتلاف زدند. این ائتلاف متشکل از حزب سوسیالیست و ائتلاف دموکراتیک خلق است که خود ائتلافی از حزب تجمع، حزب دموکراتیک کار، حزب سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) و حزب کمونیست مصر است. به موازات این جریان، نیروهای سیاسی و اجتماعی فعال در جنبش، از جمله احزاب گرایش سوسیالیستی، احزاب دموکراتیک، اتحادیه‌های مستقل کارگری، سازمان‌های دهقانی، انجمن‌های اجتماعی و شبکه‌های جوانان، شورای ملی (مجلس وطنی) را ایجاد نمودند. اخوان المسلمین و دیگر احزاب دست راستی از پیوستن به این شورا که نزدیک به صد و پنجاه عضو دارد خودداری کردند که

نسخه مورد نیاز واشنگتن، دست بالا را در دیسکورس‌شان در "اینترنت" دارد. این واقعیت است، که آن‌ها را به نقش‌ایفگرانی فعال در ضد انقلاب‌هایی بدل می‌سازد که توسط واشنگتن رهبری شده و به عنوان "انقلاب‌های دموکراتیک" و بر اساس مدل "انقلاب‌های رنگی" اروپای شرقی حقه می‌شوند. اما، کاملاً به خطاست اگر گفته شود که پشت سر انقلاب‌های مردمی دسیسه‌های سیا خفته است. البته، تردیدی در این نیست که سازمان سیا می‌خواهد که سمت و سوی جنبش را برگرداند و فعالین‌اش را از اهداف‌شان در جهت تحولات مترقی دور ساخته و آن‌ها را به بی‌راهه بکشاند.

ناتوانی جنبش در ایجاد اتحاد میان مولفه‌های گوناگون، شناسایی اهداف دراز مدت مشترک، و اتخاذ شیوه‌های موثری از سازماندهی و کار، میدان را برای به ثمر رسیدن چنین برنامه‌هایی باز می‌گذارد. نمونه‌های مشخص این گونه شکست‌ها به خوبی شناخته شده است؛ کافی است که به نمونه‌های اندونزی و فیلیپین بنگریم. نکته قابل توجه این است که بلاگرهای مزبور، آن‌هایی که به جای زبان عربی به زبان انگلیسی می‌نویسند، در دفاعیه‌شان از برپایی "دموکراسی آمریکایی مسلک" در مصر غالباً دلایلی را مطرح می‌سازند که در راستای مشروعیت بخشیدن به اخوان المسلمین است. فراهوان به تظاهرات از سوی مولفه‌های سه‌گانه جنبش بلافاصله مورد استقبال اکثریت خلق مصر قرار گرفت. سرکوب خشن، به ویژه در روزهای نخست که منجر به کشته شدن بیش از هزار نفر شد، به دلسردی جوانان و متحدین‌شان نینجامید، که تحت هیچ شرایطی از قدرت‌های خارجی کمک نخواستند. شهامت این‌ها بود که نزدیک به پانزده میلیون نفر را در سراسر مصر، از شهرها و دهات، به تظاهرات اعتراضی کشانید که روزها و گاه‌ها حتا شب‌ها نیز ادامه داشت. بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که پیروزی سیاسی‌شان به دنبال آورد این بود که ترس جای‌اش را عوض کرد. اوباما و هیلاری کلینتون کشف کردند که باید حسنی مبارک را که تا امروز از او حمایت کرده بودند رها کنند، و هم‌زمان سردمداران ارتش سکوت‌شان را شکسته و برای حفظ ظاهر اعلام کردند که در سرکوب مردم شرکت نخواهند کرد و سرانجام مبارک و تنی چند از نوکران‌اش را از قدرت خلع نمودند.

عمومیت دادن به جنبش در میان تمامی مردم مصر چالشی مثبت را در خود دارد. زیرا این مردم، مانند مردم هر کشور دیگری، به هیچ روی "بلوک همگونی" را تشکیل نمی‌دهند. تردیدی نیست که برخی از مولفه‌های مهم آن منسبیتی قدرتمند در جهت رادیکالیزه شدن جنبش باشند. ورود پنج میلیون نفر از کارگران به صف مبارزات امری تعیین کننده است. کارگران مبارز در کوران اعتصاب‌های بی‌شمار توانستند بنای سازمان‌هایی را که در سال ۲۰۰۷ پی‌ریخته بودند به پیش برند. در حال حاضر بیش از پنجاه اتحادیه مستقل کارگری در مصر وجود دارد. مقاومت سرسختانه دهقانان خرد در برابر مصادره که در پی لغو قوانین اصلاحات ارضی^۹ آغاز شده بود عامل دیگری در مسیر رادیکالیزه شدن جنبش است. ورای آن، بخش بزرگی از "تهی‌دستان" به طور فعال در تظاهرات فوریه ۲۰۱۱ شرکت کرده و معمولاً در کمیته‌های محلی "دفاع از انقلاب" شرکت دارند. شکل ظاهر این افراد شاید این شبهه را ایجاد کند که جامعه مصر در عمق‌اش "اسلامی" است، و حتا این که حرکت این تهی‌دستان



این بخش در عین حال حمایت‌گران اصلی محافظه‌کار در نواحی روستایی بوده‌اند، و از طریق وابستگی‌های نزدیک (و بعضاً خانوادگی) با مقامات دولتی و دستگاه مذهبی^{۱۰} بر حیات اجتماعی مناطق روستایی مسلط‌اند. فراتر این که، بخش بزرگی از طبقات میانه شهری (به ویژه افسران ارتش و پلیس، تکنوکرات‌ها و متخصصین حقوق و پزشکی) مستقیماً ریشه در طبقات مرفه روستایی دارند. این بلوک ارتجاعی ابزار سیاسی نیرومندی مانند ارتش و پلیس، نهادهای دولتی، حزب صاحب امتیاز دموکراتیک ملی که به دست سادات ایجاد شده بود، ابزار مذهبی (الازهر)، و دسته‌بندی‌های رنگارنگ اسلام سیاسی (اخوان المسلمین و سلفی‌ها) را در خدمت خویش دارد. کمک‌های نظامی ایالات متحده به ارتش مصر که به یک و نیم میلیارد دلار در سال رسیده است هیچ‌گاه صرف تقویت بنیه دفاعی کشور نشده است. بلکه بر عکس، به دلیل فساد سیستماتیک موجود تأثیرش بی‌نهایت مخرب بوده است. این به اصطلاح کمک‌ها به بالاترین مقامات امکان داد تا بخش‌های مهمی از اقتصاد وابسته مصر را از آن خود سازند به حدی که اصطلاح "شرکت سهامی ارتش" به اصطلاحی رایج تبدیل شده بود. بنابراین، فرماندهی عالی [ارتش] که خود را مسئول هدایت این دوره گذار می‌داند، به هیچ روی نمی‌تواند "بی‌طرف" باشد، اگرچه سعی نموده است تا خود را از اعمال قهر علیه توده‌ها به دور بدارد. دولت به اصطلاح غیرنظامی که توسط فرماندهی ارتش انتخاب شده و مطیع آن است و به طور عمده از افراد کمتر بدنام رژیم مبارک تشکیل شده است یک سری از معیارهای به غایت ارتجاعی را برای سد مسیر رادیکالیزه شدن جنبش به کار گرفته است. از جمله این معیارها می‌توان از قانون سیاه ضد اعتصاب نام برد که به بهانه بازسازی اقتصادی علم شد و هم چنین ایجاد محدودیت‌های وسیع بر سر راه تأسیس حزب سیاسی که صرفاً برای محدود کردن بازی انتخاباتی به گرایشات اسلام سیاسی (به ویژه اخوان المسلمین) است که در کنف حمایت سیستماتیک رژیم سابق کاملاً سازمان یافته‌اند. با این وجود و به رغم تمامی این اقدامات، طرز برخورد ارتش غیرقابل پیش‌بینی است. به رغم فساد کادرهای ارتشی، اما، احساسات وطن‌دوستی هنوز به طور کامل از آن رخت برنسته است. به علاوه، ارتش از این که بخش بزرگی از اختیارات‌اش را به نیروی پلیس باخته است چندان دل خوشی ندارد. در این چنین شرایطی، و از آن جا که جنبش به طور قاطع نظرش را مبنی بر خارج نگاه داشتن ارتش از رهبری سیاسی کشور اعلام نموده، به احتمال بسیار قوی فرماندهی عالی از اعلام کاندیدای خویش در انتخابات آینده

خود به روشنی مخالفت شناخته شده این جریان‌ها را در برابر رشد جنبش انقلابی نشان می‌دهد.

بلوک ارتجاع رو در روی جنبش دموکراتیک

یک بار دیگر و همانند دوره‌های پیشین اوج‌گیری مبارزه، جنبش اجتماعی دموکراتیک و ضد امپریالیستی در مصر رویاروی یک بلوک قدرتمند ارتجاعی قرار گرفته است. این بلوک را می‌توان به لحاظ بافت اجتماعی و یا به عبارتی بر اساس ساختار طبقاتی‌اش تعریف نمود. اما، تعریف این مقوله از زاویه ابزار دخالت‌گری سیاسی و ریشه‌های ایدئولوژیک که در خدمت سیاست‌اش قرار دارد نیز به همان میزان دارای اهمیت است.

از نظر اجتماعی، بورژوازی مصر در کل سردمدار این بلوک ارتجاعی است. انباشت سرمایه‌داری در اشکال وابسته‌اش که بیش از چهار دهه گذشته در جریان بوده به رشد بورژوازی مصر با ثروتی هنگفت انجامیده، که در حقیقت تنها وارث نابرابری فاحش حاصل از مدل "لیبرال جهانی" بوده است. در حال حاضر، هزاران میلیون و میلیارد در مصر حضور دارند که ثروت هنگفت‌شان را صرفاً مدیون بست و -بندشان با دستگاه سیاسی‌اند، دستگاهی که فساد جزء ارگانیک آن است. البته ناگفته نماند که بانک جهانی این همه را در ردیف "کارسالاران خلاق" قرار می‌دهد. در اصطلاح سیاسی این طبقه، بورژوازی کمپرادور نامیده می‌شود.^{۱۱} این طبقه از جایگاه مصر در چارچوب امپریالیسم جهانی به عنوان متحد بی‌قید و -شرط ایالات متحده به طور فعال و بی‌چون و چرا حمایت می‌کند. در صف طویل این بورژوازی می‌توان بسیاری از ژنرال‌های پلیس و ارتش، و افراد "عادی" مرتبط به دولت و حزب دموکراتیک ملی سادات و مبارک، و شخصیت‌های مذهبی بسیاری را دید - تمامیت رهبری اخوان المسلمین و شیخ‌های صدر دانشگاه الازهر همگی "میلیاردر" می‌باشند. البته، بورژوازی فعال کوچک و متوسط هنوز در جامعه مصر وجود دارد. اما، این بخش از بورژوازی خود قربانیان سیستم اخاذی و چپاولی هستند که بورژوازی کمپرادور برپا نموده است. این‌ها معمولاً مقاطعه‌کاران زیردست انحصارات داخلی‌اند، که خود چیزی جز کارگزاران انحصارات خارجی نیستند. در صنعت ساختمانی این قاعده کلی است: "بزرگان" قراردادهای دولتی را می‌گیرند و سپس اجراء کار را با "کوتوله‌ها" قرارداد می‌بندند. بورژوازی اصیل و غیر کمپرادور طرفدار جنبش دموکراتیک است.

بخش روستایی بلوک ارتجاعی از اهمیت یکسان برخوردار است. این بخش به طور عمده از دهقانان مرفه تشکیل می‌شود که بهره‌وران اصلی اصلاحات ارضی ناصر بودند که جایگزین طبقه زمین‌داران بزرگ شدند. تعاونی‌های کشاورزی که رژیم ناصر ایجاد کرده بود دهقانان فقیر و غنی را با هم شامل می‌شد. اما، رژیم ناصر در عین حال معیارهایی را به کار گرفته بود که سوء استفاده از دهقانان فقیر را محدود می‌ساخت. هنگامی که به سفارش بانک جهانی و به دست سادات و مبارک این معیارها برداشته شد، دهقانان مرفه به سرعت دست به کار شدند تا دهقانان خرد و فقیر را پایمال کنند. در مصر مدرن، مرفهین روستایی همواره یک طبقه ارتجاعی را تشکیل داده‌اند، قضیه‌ای که امروز از همیشه بارزتر است.



خودداری نموده و سعی خواهد نمود که تنها در پشت صحنه تصمیم‌گیری‌ها باقی بماند.

اگرچه روشن است که دستگاه پلیس دست‌نخورده باقی مانده و کسی مورد تعقیب قرار نخواهد گرفت، دقیقاً همانند دستگاه دولتی که حاکمین امروز همگی از بازماندگان رژیم گذشته‌اند، اما حزب دموکراتیک ملی در این تندباد ناپدید گشته و دستور انحلال قانونی‌اش نیز صادر شده است. اما، جای نگرانی نیست زیرا که بورژوازی مصر از هیچ تلاشی برای تولد دوباره حزب‌اش زیر عنوان و یا عنوان‌های دیگری فروگذار نخواهد کرد.

اسلام سیاسی

اخوان المسلمین تنها نیروی سیاسی است که وجودش نه تنها توسط رژیم گذشته تحمل می‌شد، بلکه به طور فعالی مورد حمایت نیز قرار می‌گرفت. سادات و مبارک کنترل سه نهاد بنیادین آموزش، دادگاه‌ها و تلویزیون را به این‌ها واگذار کرده بودند. اخوان المسلمین هرگز یک نیروی "میان‌رو" نبوده و نمی‌تواند باشد، چه رسد به آن که بخواهد "دموکراتیک" باشد. رهبر این دسته، که در اصطلاح عربی مرشد نامیده می‌شود، خودخوانده بوده و تشکیلات بر اساس اجرای منضبط فرامین رهبران بدون هیچ گونه بحث و گفت‌وگو است. رهبری رده‌ه بالای این تشکیلات صرفاً از مردان بسیار ثروتمند (بخشاً به یمن پشتوانه مالی عربستان سعودی مهم‌ترین متحد واشنگتن در منطقه) تشکیل شده است. رده‌ه بعدی رهبری از لایه‌های تاریک‌اندیش طبقات میانه است. رده‌های پایین عمدتاً از طبقات پایین جامعه‌اند که از طریق خدمات خیریه که توسط اخوان المسلمین (و باز هم به یمن پول‌های سعودی) اداره می‌شود جذب شده‌اند. این در حالی است که بازوی اجرایی‌اش را ملیشایی تشکیل می‌دهد که از عناصر بزهکار عضوگیری شده‌اند.

از نظر اقتصادی، اخوان المسلمین به سیستم اقتصادی بازار و سرمایه‌داری کاملاً وابسته به خارج پایبند است. این‌ها در واقع چیزی جز مولفه‌ای از بورژوازی وابسته نیستند. این دسته همواره علیه اعتصاب‌های بزرگ کارگری و علیه مبارزات دهقانی برای حفظ زمین‌های‌شان موضع گرفته است. بنابراین، اخوان المسلمین تنها بدین معنا "میان‌رو" است که از ارایه هر گونه برنامه اقتصادی و اجتماعی سر باز می‌زند، که در حقیقت به معنای پذیرش بی‌چون‌و-چرای سیاست‌های ارتجاعی نولیبرال بوده و عملاً در خدمت تثبیت کنترل ایالات متحده بر منطقه و جهان قرار می‌گیرد. به این ترتیب، اخوان المسلمین متحد پرمنفعتی برای واشنگتن است که در حال حاضر در پی دست و پا کردن "وجهه دموکراتیک" برای آن‌هاست.^{۱۱}

با این حال، ایالات متحده نمی‌تواند آشکارا بپذیرد که هدف استراتژیک‌اش برپایی رژیم‌های "اسلامی" در منطقه است. بلکه برعکس، نیاز به آن دارد که دائماً وانمود سازد که "از این روند در هراس است". در عوض، ایالات متحده با این شکلک‌ها "جنگ تمامی‌ناپذیر علیه تروریسم" را مشروع جلوه می‌دهد؛ جنگی که در واقع امر هدفی جز تضمین دسترسی انحصاری تریاپوس^{۱۲} ایالات متحده-اروپا-ژاپن به منابع سراسر سیاره از طریق کنترل نظامی آن ندارد.

منفعت دیگری که از قبل این تزویر عاید می‌شود تهییج اسلام‌ستیزی در افکار عمومی است. اروپا، آن گونه که کاملاً آشکار است، فاقد هرگونه سیاست مشخصی در مورد منطقه بوده و به این راضی است که سیاست روزمره‌اش را در پیروی از منویات واشنگتن پی‌بگیرد. اکنون بیش از هر زمان دیگری نیاز به افشاء تزویر ایالات متحده است که به طور موثری افکار عمومی ناآگاه را بازپچه دست خویش قرار داده است. ایالات متحده و اروپا بیش از هر چیزی از یک مصر واقعاً دموکراتیک در هراسند که بی‌تردید به لیبرالیسم اقتصادی و استراتژی تجاوزکارانه ناتو و ایالات متحده پشت خواهد نمود. ایالات متحده و هم‌پیمان‌های اروپایی‌اش هر آن چه را که بتوانند برای پیشگیری از به ثمر رسیدن یک دموکراسی واقعی در مصر انجام خواهند داد و به دنبال این هدف است که از آلترناتیو توخالی اخوان المسلمین که در جنبش کنونی مصر یک اقلیت است به طور کامل حمایت خواهند کرد (البته، حمایتی که از سر دورویی و تزویر، مخفیانه خواهد بود).

البته، اصطکاک میان نیروهای امپریالیستی از یک سو و نیروهای اسلام سیاسی از سوی دیگر، امر تازه‌ای نبوده و مختص به مصر نیز نیست. اخوان المسلمین از بدو تأسیس‌اش در ۱۹۲۷ تا به امروز همواره متحد بسیار مفیدی برای

استراتژی ایالات متحده: مدل پاکستان

ایالات متحده به عنوان سرکرده و عربستان سعودی و اسرائیل به عنوان پادوهای اش، سه قدرتی بوده‌اند که در دوره افول (۲۰۱۱-۱۹۶۷) بر منطقه خاورمیانه مسلط بودند. این سه از یاران بسیار نزدیک‌اند که ظهور یک مصر به واقع دموکراتیک وحشت مشترکشان بوده است. این چنین مصری تنها می‌تواند ضد امپریالیست و رفاه‌گرا باشد. مصری که حقیقتاً دموکراتیک باشد به طور طبیعی از لیبرالیسم جهانی فاصله گرفته، و کشورهای خلیج و عربستان سعودی را از مرتبه اهمیت ساقط کرده، و همبستگی میان توده‌های عرب را یک بار دیگر زنده می‌نماید و اسرائیل را به پذیرش کشور فلسطین مجبور می‌سازد.

مصر یکی از پایه‌های اساسی در استراتژی ایالات متحده برای اعمال کنترل بر سراسر جهان است. تنها هدف واشنگتن و متحدین‌اش در منطقه، یعنی اسرائیل و عربستان سعودی، این است که جنبش دموکراتیک مصر را در نطفه خفه سازند و در این راستاست که خواهان تحمیل یک "رژیم اسلامی" به سرکردگی اخوان المسلمین بر مصر هستند. این تنها راهی است که واشنگتن و متحدین‌اش در منطقه می‌توانند بدان وسیله به انقیاد مصر تداوم بخشند. روده‌درازی‌های اوپاما در باب محسنات دموکراسی در منطقه جز برای فریب افکار عمومی خام‌اندیش نبوده و عمدتاً مصرف داخلی در ایالات متحده و اروپا دارد.

هستند بسیاری که در توجیه دولت اخوان المسلمین رژیم حاکم بر ترکیه را مثال می‌زنند که گویا به "دموکراسی گرویده است". این، اما، چیزی جز ایجاد توهم نیست. زیرا که ارتش ترکیه که اگر چه از دموکراسی بویی نبرده و صرفاً گوش به فرمان اوامر ناتو است، به عنوان ضامن "سکولاریسم" در ترکیه همواره در پشت صحنه حاضر و آماده ایستاده است. پروژه واشنگتن همان گونه که هیلاری کلینتون و اوپاما و محققین مزدگیرشان آشکارا اعلام نموده‌اند از مدل پاکستان الهام می‌گیرد: یعنی یک ارتش "اسلامی" که در پشت صحنه قضایا قرار دارد و یک حکومت "عرفی" که به توسط یکی-دو حزب اسلامی به اصطلاح "منتخب مردم" هدایت می‌شود. به زبان ساده، براساس این فرضیه، حکومت "اسلامی" مصر به ازاء تمکین‌اش در موضوعات اساسی (مانند تداوم لیبرالیسم اقتصادی و یا تقبل "پیمان صلح" خودساخته که به اسرائیل اجازه می‌دهد که به سیاست توسعه ارضی‌اش ادامه بدهد) پاداش گرفته و اجازه خواهد داشت که تا برای عوام‌فریبی پروژه‌اش را در راستای "اسلامی‌سازی دولت و سیاست" دنبال نموده و در عین حال برنامه کشتار قبیله‌ها را نیز کماکان ادامه دهد. دموکراسی‌ای که واشنگتن برای مصر طرح‌ریزی نموده به این زیبایی است! البته، عربستان سعودی با تمام توان مالی‌اش در به ثمر رساندن این پروژه یاری خواهد رساند. ریاض به این نکته به خوبی آگاه است که برای اعمال هژمونی‌اش بر جهان عرب و اسلامی نیاز دارد که مصر از درجه اهمیت ساقط شود، امری که از طریق "اسلامی‌سازی دولت و سیاست"، که در واقع اسلامی‌سازی از نوع وهابیت با تمامی عوارض‌اش که از جمله دنبال نمودن برنامه‌های ضد قبیله‌ها و نفی حقوق برابر برای زنان است، امکان‌پذیر می‌باشد.

آیا روند اسلامی‌سازی امکان‌پذیر است؟ در پاسخ باید گفت که شاید با اعمال خشونت وسیع بتوان این روند را ممکن ساخت. ماده دوم قانون اساسی رژیم

امپریالیسم و بلوک ارتجاعی منطقه و هم‌زمان دشمن غدار جنبش دموکراتیک مصر بوده است. شکی نیست که میلیاردرهایی که در صدر این جریان نشسته‌اند قرار نیست که ناگهان دموکراتیزه شوند. اسلام سیاسی در سراسر کشورهای مسلمان‌نشین، متحد قاطع ایالات متحده و شرکاء صغیرش در پیمان نظامی ناتو است. واشنگتن طالبان را مسلح نموده و از نظر مالی و نظامی از آن در جنگ‌اش علیه دولت ناسیونالیست خلقی افغانستان (که "کمونیست" نامیده می‌شد) چه پیش از دخالت اتحاد شوروی در این کشور و در طول حضور شوروی در آن‌جا و چه پس از خروج‌اش حمایت می‌کرد. هنگامی که طالبان مدرسه‌های دخترانه‌ای را که همان "کمونیست‌ها" ساخته بودند، می‌بستند، کم نبودند "دموکرات‌ها" و حتا "فمینیست‌ها"یی که ادعا می‌کردند که "احترام گذاشتن به سنت‌های محلی" لازم است.

در حال حاضر، اخوان المسلمین از سوی "سنت‌گرایان" سلفی حمایت می‌شود که خود مورد حمایت دست و دل‌بازانه کشورهای خلیج قرار دارند. سلفی‌ها^{۱۳} افراطی‌گری خویش را پنهان نمی‌سازند و عامل کشتار سیستماتیک قبیله‌ها هستند. تصور این که چنین عملیاتی را بتوان لاقفل بدون حمایت ضمنی (و گاهاً حتا آشکارای) دستگاه دولتی انجام داد دشوار است. به ویژه این که کل سیستم دادگاه‌های کشور به دست اخوان المسلمین سپرده شده است. این تقسیم کار به ظاهر عجیب به اخوان المسلمین این فرصت را می‌دهد تا به عنوان یک نیروی میانه‌رو ظاهرسازی کند. تمام سعی واشنگتن نیز در این است که این طور وانمود کند که این گروه میانه‌رو است.

با این حال، بروز درگیری‌های خشونت‌آمیز میان گروه‌های اسلامی به دور از انتظار نیست. به این دلیل که اسلام در مصر به لحاظ تاریخی عمدتاً گرایش صوفی‌گری بوده است که در حال حاضر نیز نزدیک به پانزده میلیون مصری را زیر نفوذ دارد. صوفی‌گری در مجموع نماینده نوعی از اسلام مداراگر است که عمدتاً بر اعتقادات فردی تأکید می‌کند. دولت‌ها همواره نسبت به صوفی‌ها مظلون بوده‌اند، اگرچه سعی داشته‌اند که با سیاست چماق و حلوا از اعلان جنگ علنی علیه این جریان خودداری کنند.

از این نقطه نظر است که اسلام وهابی که در کشورهای خلیج ریشه دوانده است رویاروی صوفی‌گری قرار می‌گیرد. وهابی‌گری کهنه‌اندیش، شعایرگرا، و همسان‌گرا بوده و هر گونه برداشتی از فقه جز ترجمان خود را دشمن قلمداد نموده و هر منتقدی را شیطان مجسم می‌داند. وهابیت خود را در ستیز با صوفی‌گری می‌بیند و خواهان محو آن از صحنه گیتی است و در این راستا از هر قدرت دولتی انتظار دارد که از آن حمایت نماید. در مقابل، صوفی‌های مصر سکولار بوده و خواهان جدایی مذهب از سیاست‌اند. امروز صوفی‌ها از جنبش دموکراتیک مصر حمایت می‌کنند. اسلام وهابیت در اوایل قرن بیستم توسط رشید رضا^{۱۴} وارد مصر شد و پس از ۱۹۲۷ توسط اخوان المسلمین گسترش یافت. اما، تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که به دلیل درآمدهای هنگفت نفتی کشورهای خلیج که امکانات مالی این کشورها را چند برابر نمود، وهابیت قدرت واقعی یافت.

۱۹۲۰ تا تقریباً ۱۹۷۰ نیز به همین منوال بود، یعنی برخورد آزاد آراء میان "بورژوا دموکرات‌ها" و "کمونیست‌ها" تا به قدرت رسیدن ناصر ادامه داشت. ناصر این گفتمان را تعطیل ساخت و آن را با گفتمان پان‌عربیسم خلقی جایگزین ساخت. تضادهای این سیستم بود که راه را برای بازگشت اسلام سیاسی هموار ساخت. باید این نکته را دریافت که در دوران افول، چندگونگی آراء از میان رفته و فضای خالی ناشی از آن را قرون وسطایی‌گری پر می‌کند که به شکل اندیشه اسلامی رخ نموده و حق بیان مجاز دولتی را انحصاراً از آن خود می‌سازد. بریتانیا از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ این کانال انحرافی را به روش‌های مختلف و به ویژه با تبعید تمامی اندیشمندان مدرنیست مصری^{۱۵} که تحصیل‌کرده‌های دوره محمدعلی بودند بنا ساخت. البته، نباید این نکته را نادیده گرفت که "اپوزیسیون" بریتانیای اشغالگر، خودخواسته دست‌و‌پای‌اش را در آن پوست گردوی هم‌رأیی قرون وسطاگرایی قرار داده بود. نهضت^{۱۶} که با سید جمال شروع شده بود و محمد عبدو ادامه‌اش می‌داد، بخشی از آن انحراف بود که به توهم عثمانی‌گری وصل بود و از سوی حزب تازه تأسیس ملی مصطفی کمال و محمد فرید تبلیغ می‌شد. از این رو جای تعجب نیست که پایان این دوره مصادف بود با نوشته‌ها و افکار فرارترجایی رشید رضا که سپس به توسط حسن البنا، بنیان‌گذار اخوان المسلمین، ادامه یافت.

اوضاع در دوران افول ۲۰۱۰-۱۹۷۰ بار دیگر شکلی مشابه یافت. گفتمان حاکم (سادات و مبارک) که کاملاً اسلامی بود^{۱۷}، در واقع همان گفتمان اپوزیسیون کاذبی بود که بر منبرها موعظه می‌شد و هیئت حاکمه نیز به راحتی تحمل‌اش می‌کرد. به این خاطر است که به ظاهر به نظر می‌رسد که ماده دوم قانون اساسی گویا بر اساس "آراء عموم" به متن افزوده شده باشد. اثرات ویرانگر این قطب‌زدایی را که به طور سیستماتیک در دوران افول تحمیل شد نباید دست کم گرفت. اگرچه بازگشت از این سرایش ساده نیست، اما، چالشی است که امکان پذیر است. بحث امروز در مصر بر سر بُعد فرهنگی (در حقیقت اسلامی) این چالش متمرکز است. و علامت‌هایی را می‌توان دید که همگی حکایت از حرکت در جهت مثبت دارند. جنبش موجود رویگردانی از بحث آزاد را ناممکن می‌سازد. مدت کوتاه چند-هفته‌ای کافی بود که تا شعار "اسلام تنها راه حل است" اخوان المسلمین از تمامی تظاهرات جاروب شده و جای‌اش را خواسته‌های معین در راستای تحولات اجتماعی بگیرد.^{۱۸} علامت راهنمایی که به بی‌راهه راه نمی‌برد. برای مثال، در انتخابات سازمان دانشجویی در آوریل [۲۰۱۱]، اخوان المسلمین تنها بیست درصد رأی‌ها را به دست آورد، در حالی که پنج سال پیش و زمانی که "اپوزیسیون قلابی" تنها صدای مجاز بود، اخوان المسلمین بیش از هشتاد درصد رأی‌ها را از آن خود کرده بود. بی‌دلیل نیست که آن طرف دایماً از "خطر دموکراسی" دم می‌زند. کمیته‌ای که تماماً از اسلامی‌ها تشکیل شده و از سوی فرماندهی ارتش انتخاب شده بود، قانون اساسی زمان مبارک را به اصطلاح بررسی نموده و صرفاً برخی تغییرات سطحی را پیشنهاد داده و طبعاً اصل دوم قانون را دست‌نخورده گذاشته است. این قانون اساسی پیشنهادی در فروردین ماه آوریل که با عجله برگزار شد از طریق تقلب‌های دامنه‌دار انتخاباتی و تطمیع و تهدیدهای مساجد رأی آری گرفت و بر

سرنگون شده میدان نبرد آینده خواهد بود. این ماده از قانون اساسی که تصریح می‌کند که "قانون از شریعت سرچشمه می‌گیرد" چیز تازه‌ای در تاریخ سیاسی بوده است. این ماده در قانون اساسی مصوب سال ۱۹۲۳ وجود نداشت و در قانون اساسی زمان ناصر نیز گنجانده نشده بود. سادات این ماده را با حمایت سه گانه واشنگتن ("باید به سنت‌ها احترام گذاشت")، ریاض ("یگانه منبع قانون گذاری قرآن است") و تل‌آویو ("اسرائیل حکومت یهودی است") برای اولین بار وارد قانون اساسی مصر ساخت.

اخوان المسلمین با چسبیدن به ماده دوم قانون اساسی سادات-مبارک نشان داده است که پروژه‌اش برپایی استبداد دینی است. فراتر از آن، اخوان المسلمین که در آخرین برنامه‌اش خواهان ایجاد "شورای علماء" است که بتواند قوانین را بازبینی و نظارت نموده و همخوانی‌اش با شریعت را تشخیص دهد، بر این نگرش قرون وسطایی مهر تأیید می‌زند. این چنین شورای مذهبی ناظر بر قانون اساسی دقیقاً همانند نمونه‌اش در ایران است که فراتر از حکومت "منتخب" قرار می‌گیرد. این چنین رژیم چیزی جز رژیم حزب منفرد دینی نیست که در آن هر جریانی که از مواضع سکولار دفاع کند "غیرقانونی" خواهد شد. اعضاء این حزب‌ها، مانند غیرمسلمان‌ها (قبطی‌ها)، از حیات سیاسی کشور حذف خواهند شد. با این همه، مقامات واشنگتن و اروپا مدعی‌اند که باید اعلان فرصت‌طلبانه و ناصادقانه اخوان المسلمین را که گویا پروژه استبداد دینی‌اش را به کنار گذاشته جدی گرفت، در حالی که این گروه تغییری در برنامه‌اش نداده است. آیا کارشناسان سازمان سیا زبان عربی را نمی‌دانند؟! واقعیت این است که برای واشنگتن کاملاً روشن است که اخوان المسلمین در حاکمیت می‌تواند تداوم حضور مصر در منظومه قدرت‌اش و در چنبره لیبرالیسم جهانی را تضمین نماید. در عین حال، واشنگتن جایی برای دموکرات‌ها، که به احتمال زیاد وضعیت فرودست مصر را برنخواهند تابید، در قدرت سیاسی نمی‌بیند. حزب "آزادی و عدالت" که آشکارا بر مدل ترکیه ساخته شده است، چیزی جز ابزار دست اخوان المسلمین نیست. این حزب درش را به روی قبطی‌ها باز گذاشته است!^{۱۹} به شرطی که آن‌ها دولت استبداد دینی اسلامی مندرج در برنامه اخوان المسلمین را بپذیرند، اگر که خواهان حق "شرکت" در حیات سیاسی کشورشان هستند. اخوان المسلمین با سازمان دادن به اصطلاح "اتحادیه‌ها" و "سازمان‌های دهقانی" و اعلان لیست بی‌سر و ته‌ای تحت عنوان "احزاب سیاسی" دست به تهاجم زده که هدف‌اش صرفاً دامن‌زدن به تفرقه میان جبهه متحد کارگران، دهقانان و دموکرات‌ها، و صد البته به نفع بلوک ضد انقلابی است.

آیا جنبش دموکراتیک مصر خواهد توانست ماده دوم را از قانون اساسی آینده مصر حذف نماید؟ تنها با بررسی بحث‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی که در تاریخ مصر مدرن در گرفته است می‌توان به پرسش بالا پاسخ گفت.

در واقع، بررسی تاریخ سیاسی مصر نشان می‌دهد که دوره‌های اوج مبارزه همواره با بیان آزاد آراء و عقاید همراه بوده و مذهب (که همیشه در جامعه حاضر است) همواره در حاشیه قرار داشت. تقریباً دو سوم قرن نوزدهم، یعنی از زمان محمد علی تا خدیو اسماعیل، اوضاع بر این روال بوده است. مدرنیته، البته نه در اشکال دموکراتیک بلکه در شکل استبداد خردگرا میدان گرفت. اوضاع از

اساس آمار رسمی تنها بیست و سه درصد به آن رأی منفی دادند. از نظر عناصر فاسدی که هنوز بر سر کار قرار دارند، انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در چارچوب چنین قانونی، که در اکتبر و نوامبر سال ۲۰۱۱ برگزار خواهد شد، قرار است که فریب بزرگ دموکراتیک را ابدی سازد. در مقابل، جنبش دموکراتیک، خواهان طولانی‌تر شدن دوران "گذار دموکراتیک" است تا بتواند از آن طریق پیامش را به لایه‌های بزرگی از طبقات پایینی اجتماع برساند که هنوز سردرگم بوده و به عمق قضایا پی نبرده‌اند. بلافاصله پس از شروع قیام اوباما تصمیم‌اش را گرفته بود: گذار سریع و بدون کشمکش به طوری که به دستگاه حکومتی آسیبی نرسد، و انتخابات فوری که ماحصل‌اش به دست گرفتن قدرت توسط اسلامی‌ها باشد. این نکته بسیار روشنی است که "انتخابات" در مصر، مانند بسیاری نقاط دیگر در جهان، بهترین وسیله برای برقراری دموکراسی نبوده، بلکه غالباً بهترین وسیله برای لگام‌زدن به تحولات دموکراتیک است.

و سرانجام، باید اشاره‌ای هم به "فساد" نمود. "دولت موقت"^{۱۹} در گفتارش به طور عمده آن را محکوم نموده و دائماً تهدید به پی‌گیری عوامل فساد می‌کند. فعلاً، مبارک و همسرش و برخی دیگر دستگیر و زندانی شده‌اند. اما، این که آیا عوامل فساد واقعاً مورد تعقیب قرار خواهند گرفت امری است که در آینده اثبات خواهد شد. تردیدی نیست که بخش بزرگی، به ویژه در میان توده‌های ناآگاه، این وراجی‌های ضد فساد را جدی می‌گیرند. البته دولت موقت مواظب است که در این مسیر چندان پیش نرفته و از پرداختن به عمق امور خودداری کند و تمام سعی‌اش را به کار می‌برد که تا مانند هم‌تایان آمریکایی‌اش آن را یک امر شخصی غیراخلاقی وانمود سازد. از این رو، هیچ تردیدی نیست که این رژیم نه می‌خواهد و نه می‌تواند ریشه‌های فساد را بنمایاند، که در سرشت بنیادین روندهای شکل‌گیری بورژوازی نهفته است و مولفه ارگانیک آن می‌باشد. و این نکته که هر آن‌گاهی که بورژوازی کمپرادور قرار است در جایی شکل بگیرد، نه تنها در مصر بلکه در سراسر کشورهای جنوب، تنها راه ممکن همکاری و دخالت دستگاه دولتی است. من یک بار دیگر بر این ایده‌ام تأکید می‌کنم که در مرحله سرمایه‌داری انحصاری، فساد مولفه ارگانیک در بازتولید مدل انباشت‌اش می‌باشد. انحصارات رانت-خوار به همکاری فعال دستگاه دولتی نیاز دارند. گفتمان ایدئولوژیک سرمایه‌داری انحصاری (یعنی "ویروس لیبرال") مدعی است که "دولت دست از فعالیت‌های اقتصادی برمی‌دارد"، در حالی که در عمل "دولت در خدمت انحصارات" قرار دارد.

منطقه توفان

این حرف مانو حرف درستی بود که سرمایه‌داری واقعاً موجود (که در سرشت‌اش امپریالیستی است) چیزی برای ارایه به خلق‌های سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین ("اقلیتی" که شصت و پنج درصد کل جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد) ندارد، و این که جنوب "منطقه توفان خیز" است؛ منطقه‌ای که قیام‌های مکرر را به خود دیده و بالقوه آستان راهبردهای انقلابی از سرمایه‌داری به سمت سوسیالیسم است.

"بهار عرب" را در متن این واقعیت است که باید جست‌وجو نمود. قضیه عبارت

است از یک قیام اجتماعی که بالقوه آستان آلترناتیوهای کنکرتی است که در درازمدت می‌توانند در چشم‌انداز سوسیالیستی بگنجد. دقیقاً به این دلیل است که سیستم سرمایه‌داری، و یا به عبارت درست‌تر سرمایه‌داری انحصاری مسلط بر جهان، پیشرفت این جنبش‌ها را برنمی‌تابد. سرمایه‌داری انحصاری از هر وسیله‌ای که بتواند، از فشارهای اقتصادی و مالی گرفته تا تهدیدهای نظامی، برای ایجاد بی‌ثباتی و بستن راه این جنبش‌ها استفاده می‌کند. بنابه شرایط موجود در هر کشور، یا از آلترناتیوهای فاشیستی و شبه‌فاشیستی حمایت نموده و یا دیکتاتورهای نظامی را تحمیل می‌کند. هیچ یک از حرف‌های اوباما را نباید باور کرد. اوباما همان بوش اما با شیوه گفتاری متفاوت است. دورویی جزء ساختاری سخنان تمامی رهبران تریاپوس است.

هفتم در این جا بررسی تمامی جنبش‌های جاری در جهان عرب (تونس، لیبی، سوریه، یمن، و غیره) در تمامی جوانب‌شان نیست. مولفه‌ها و صور این جنبش‌ها از یک کشور به کشور دیگر متفاوت است، دقیقاً به همان صورتی که درجه‌ها ادغام این کشورها در سیستم امپریالیستی و ساختار رژیم‌های‌شان از یکدیگر متفاوت است.

شورش در تونس زنگ شروع را به صدا درآورد و بی‌تردید به مصری‌ها قوت قلب داد. به علاوه، جنبش تونس از یک امتیاز ویژه برخوردار است و آن سکولاریسم نیم‌بند به میراث مانده از دوران حبیب بورقبیه است که اسلامی‌های بازگشتی از انگلستان نمی‌توانند به این آسانی به زیر سوال‌اش ببرند. در عین حال، اما، به نظر نمی‌رسد که جنبش تونس قادر به چالش مدل توسعه‌برونگرا باشد که ذاتی روند گلوبالیزه شدن سرمایه‌داری لیبرال است.

لیبی به هیچ کدام از این دو کشور شبیه نیست. گروه حاکم (قذافی) و نیروهای که علیه آن می‌جنگند به هیچ روی شباهتی به هم‌تایان تونسی و مصری‌شان ندارند. قذافی هیچ‌گاه دلچکی بیش نبوده است، که پوچی تفکرات‌اش را می‌توان به سادگی در کتاب به اصطلاح سبزش مشاهده نمود. وی که کماکان در جامعه کهن به سر می‌برد، می‌تواند خود را با سخنرانی‌های به تناوب "ناسیونالیستی - سوسیالیستی" که کم‌ترین ربطی به واقعیت ندارد، دل‌خوش نموده و در عین حال از این ابایی نداشته باشد که روز بعد خود را "لیبرال" بنامد. این کارش البته برای "خوش آمد غرب!" بوده و به گمان وی گویا گزینه لیبرالیسم نمی‌تواند پی‌آمدهای عینی اجتماعی داشته باشد. اما، واقعیت آشکار این است که پی‌آمدهای اجتماعی مترتب بر این گزینه وخیم‌تر شدن وضع زندگی لیبیایی‌ها بوده است. این شرایط به نوبه خود به انفجاری انجامید که تجزیه‌طلبان و اسلامی‌های سیاسی به فوریت دست به بهره‌برداری از آن زدند. زیرا لیبی هرگز به مثابه یک ملت وجود نداشته است و به واقع یک منطقه جغرافیایی است که غرب عربی (مغرب) را از شرق عربی (مشرق) جدا می‌سازد. مرز میان این دو دقیقاً از وسط لیبی می‌گذرد. سائره‌نی‌کا^{۲۰} به لحاظ تاریخی یونانی و هلنی بوده است که بعدها مشرقی شد. تراپولیتانیا^{۲۱} نیز به نوبه خود رومی بود که بعدها غربی شد. به این دلیل منطقه‌گرایی^{۲۲} در این کشور همواره قدرتمند بوده است. هیچ کس از هویت واقعی اعضاء شورای ملی موقت در بنغازی اطلاع درستی در دست ندارد. در میان‌شان شاید بتوان عناصر دموکراتی را یافت. اما، بی‌تردید این



که از حزب الله در لبنان و حماس در غزه حمایت می کند.

شکست نیروهای ترقی خواه که حکومت در یمن جنوبی را در دست داشتند به وحدت دو بخش شمال و جنوب انجامید. آیا جنبش حاضر در این کشور می تواند نشانی از بازگشت آن نیروها را داشته باشد؟ شرایط نامعین کنونی حاکم بر این کشور دلیل مواضع دودلانه و اشنگتن و شیخ نشین های خلیج است.

در بحرین، قیام مردم با دخالت ارتش عربستان سعودی در اولین گامش به خاک و خون کشیده شد، بدون آن که مطبوعات رسمی (و از جمله تلویزیون الجزیره) چیزی در موردش بگویند. برخورد دوگانه ای که دیگر امری بسیار عادی است.

“قیام اعراب” اگرچه تازه ترین نماد عدم ثبات ذاتی “منطقه توفانی” است، اما تنها نمونه آن نیست.

اولین موج انقلاب ها، اگر که بتوان آن ها را انقلاب نامید، رژیم های دیکتاتوری در آسیا (فیلیپین و اندونزی) و آفریقا (مالی) را که دست نشانده امپریالیسم و بلوک ارتجاعی منطقه بودند، واژگون ساخت. در این مورد، اما، ایالات متحده و اروپا توانستند این جنبش ها را از پتانسیل شان خالی ساخته و عقیم نمایند. ایالات متحده و اروپا در جهان عرب نیز به دنبال تکرار همان سناریوی هستند که در مالی، اندونزی، و فیلیپین اتفاق افتاد: “تغییر همه چیز به این خاطر که چیزی در اساس تغییر نکند!” در آن جا و پس از سرنگونی رژیم های دیکتاتوری، نیروهای امپریالیستی برای ایجاد ضمانت در حفظ منافع شان حکومت هایی را بر سر کار گماردند که با منافع سیاست خارجی شان هم آهنگ بوده و به نولبرالیسم متعهد باقی ماندند. نکته قابل توجه این است که در کشورهای اسلامی (مالی و اندونزی)، اسلام سیاسی برای تحقق این اهداف به کار گرفته شد.

در نقطه مقابل، موجی از جنبش های رهایی بخش که آمریکای جنوبی را درنوردید باعث پیشرفت واقعی در سه زمینه شد: دموکراتیزه شدن دولت و جامعه؛ اتخاذ مواضع پایدار ضد امپریالیستی؛ و ورود به مسیر رفرفرم های مترقی اجتماعی.

بحث غالب در رسانه های بستر اصلی، “قیام های دموکراتیک” جهان سوم را مشابه قیام هایی می داند که پس از فرو ریختن دیوار برلین به “سوسیالیسم”

شورا سرپناهی برای اسلامی ها، آن هم از بدخیم ترین تیره شان، و منطقه گرایان است. مصطفی محمد عبدالجلیل، رییس این شورای ملی برای دوره گذار، همان قاضی ای است که حکم قتل پرستاران بلغاری را صادر کرده بود و از سوی قذافی به عنوان پاداش به وزارت دادگستری بین سال های ۲۰۱۱-۲۰۰۷ گمارده شده بود. دقیقاً به این دلیل است که بویکوف^{۲۳}، نخست وزیر بلغارستان از به رسمیت شناختن این شورا خودداری کرد، اما ایالات متحده و اروپا به استدلال وی واقعی نگذاشتند.

به اصطلاح جنبش در لیبی از بدو شروع اش شکل شورش مسلحانه را به خود گرفت که در جنگ با ارتش بوده و از شکل تظاهرات دامنهدار توده ای برخوردار نبوده است. جالب این جاست که این قیام مسلحانه در اولین قدمش از ناتو تقاضای کمک نمود. بدین ترتیب به امپریالیست ها شانس مداخله نظامی داده شد. تردیدی در این نیست که هدف امپریالیست ها به هیچ روی “حمایت از غیرنظامی ها” و یا به ارمان آوردن “دموکراسی” نیست، بلکه هدف صرفاً دست گذاشتن بر میدان های نفتی و برپا نمودن یک پایگاه عمده نظامی در این کشور است. البته، پس از آن که قذافی به آغوش لیبرالیسم خزید، کمپانی های نفتی غرب کنترل نفت لیبی را در دست داشته اند. اما، غرب نمی توانست به قذافی به طور کامل اعتماد کند. به فرض این که او ناگهان تغییر عقیده می داد و تصمیم می گرفت که به بازی با هندی ها و چینی ها بپردازد؛ ذخایر عظیم آب های زیرزمینی لیبی شاید حتی از نفت هم مهم تر باشد. قذافی سرگرم گفت و گو با کشورهای ساحلی آفریقا^{۲۴} بر سر استفاده های ممکن از این ذخایر بود. این قضیه دیگر فیصله یافته است. به جای اش، کمپانی های سرشناس فرانسوی بر این ذخایر دست گذاشته و استفاده “سودآورتری” از آن خواهند کرد و چه بسا که از آن برای تولید سوخت آبی استفاده کنند. در این شکی نیست که ورود مشتاقانه و زود هنگام فرانسه در امر خطیر “مداخله انسان دوستانه” در لیبی به همین دلیل بوده است.

اما، چیزی مهم تر از این ها نیز وجود دارد. قذافی در سال ۱۹۶۹ بریتانیا و ایالات متحده را از پایگاه نظامی که پس از جنگ دوم جهانی در این کشور برپا ساخته بودند، اخراج کرد. در حال حاضر، ایالات متحده به دنبال پایگاهی در آفریقا برای آفریکام^{۲۵} می باشد. اتحادیه آفریقا حضور چنین پایگاهی را نپذیرفت و به این دلیل هیچ کشوری نیز حاضر به همکاری نشده است. یقیناً گماشته ای که در طرابلس و یا بنغازی بر سر کار گذاشته می شود به تمامی خواسته های و اشنگتن و ناتو گردن خواهد گذاشت.

هیچ کدام از بخش های درگیر در قیام در سوریه هنوز برنامه مشخصی ارائه نداده است. بی تردید چرخش به راست رژیم بعثی که به طور کامل به دامن نولبرالیسم غلتیده و در پیش گرفتن سیاست انفعالی در قبال استمرار اشغال بلندی های جولان توسط اسرائیل از جمله عواملی هستند که در به حرکت درآوردن مردم نقش داشته اند. اما، نقش سازمان سیا را هم نباید نادیده گرفت. روی سخن در این جا بر سر ورود گروه هایی به شهر درعا^{۲۶} از طریق مرز اردن است. بسیج اخوان المسلمین که در پشت سر شورش های حماه و حمص^{۲۷} قرار داشت، قطعاً بخشی از نقشه و اشنگتن برای شکستن محور ایران-سوریه است

اروپای شرقی خاتمه داد. این مقایسه چیزی جز یک تقلب صاف و ساده نیست. دلیل قیام‌های اروپای شرقی هر چه که باشد، واقعیت اما این است که به دنبال این بودند که کل منطقه به توسط نیروهای امپریالیستی اروپای غربی، به ویژه آلمان، بلعیده شود. حقیقت امر این است که این کشورها، که در مقیاس با کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته اروپا به درجه پیرامونی نزول کرده‌اند، کماکان در حال در جا زدن در شب قیام به حق‌شان هستند. علامت‌های بسیاری که گویای این واقعیت باشد، به ویژه در یوگسلاوی پیشین، به چشم می‌خورد.

قیام‌هایی که آستن رشد بالقوه انقلابی‌اند در جای-جای این سه قاره، که بیش از هر زمانی منطقه توفانی است، در چشم‌انداز قرار دارد. و این حقیقتی است که افسانه "سرمایه‌داری ابدی" و ثبات، صلح، و پیشرفت دموکراتیکی را که گویا بر آن مترتب بوده به گور می‌سپرد. اما، برای این که این قیام‌ها به پیشرفت انقلابی تبدیل شوند باید از موانع بی‌شماری عبور کنند. از یک سو، این جنبش‌ها نیازمند آند که بر ضعف‌های خویش غلبه کرده و بخش‌های مختلف را به طریقی مثبت متحد ساخته و استراتژی موثری را فرمول‌بندی کرده و به اجراء درآورند؛ و از سوی دیگر، با مداخله‌های امپریالیستی تریاپوس، که مداخله‌گری‌های نظامی را نیز شامل می‌شود، مقابله کنند. **هرگونه مداخله نظامی ایالات متحده و ناتو در امور داخلی کشورهای جنوب تحت هر دلیلی و عنوانی که باشد، حتا زیر عنوان خوش خط-و-خال مداخله بشردوستانه باید منع شود. امپریالیسم در این کشورها نه به دنبال دموکراسی و نه پیشرفت اجتماعی است.** پس از آن که امپریالیست‌ها نبرد را می‌برند، مزدورانی را که بر حکومت می‌گمارند، کسانی جز دشمنان قسم‌خورده دموکراسی نخواهند بود. جای تأسف عمیق است که "چپ" اروپا، به رغم این که خود را رادیکال می‌نامد، درکاش را از جوهره واقعی امپریالیسم به کلی از دست داده است.

گفتمان جاری خواهان اجرای یک "قانون بین‌المللی" است که بر اساس آن اصولاً هر جایی که حقوق بنیادین مردمی پایمال می‌شود، به دیگران اجازه مداخله داده شود. اما، شرایط لازم برای حرکت در چنین مسیری هنوز وجود ندارد. "جامعه بین‌المللی" واقعاً وجود نداشته و آن چه که به اصطلاح به این نام خوانده می‌شود چیزی جز سفارت ایالات متحده نیست که سفارت‌خانه‌های اروپایی نیز به طور خود به خودی به دنبال آن روانه‌اند. در این جا نیازی به برشمردن این گونه مداخله‌های به اصطلاح بشردوستانه که به فجایع عمیق انجامید نیست. و نیز نیازی به گفتن این واقعیت نیست که "برخورد دوگانه" نکته مشترک در همه این موارد است.^{۲۸}

بهار خلق‌های جنوب و پاییز سرمایه‌داری

"بهار" خلق‌های عرب مشابه جریانی است که خلق‌های آمریکای لاتین به مدت دو دهه تجربه می‌کرده‌اند. جریانی که من آن را موج دوم بیداری خلق‌های جنوب نام گذارده‌ام. موج اول در قرن بیستم به راه افتاد و تنها پس از ضد حمله سرمایه‌داری نولیبرال و امپریالیسم از نا افتاد. بیداری دوم به شکل‌های گوناگون صورت می‌پذیرد: مانند انفجارهای توده‌ای علیه دیکتاتورهایایی که

سرنوشت‌شان را به نولیبرالیسم گره زده‌اند، و یا به شکل چالش نظم موجود جهانی به توسط "کشورهای در حال عروج". این بهار تازه از راه رسیده جنوب بدین منوال بر "پاییز سرمایه‌داری" منطبق می‌شود، یعنی فروری سرمایه‌داری جهانگیر مالی انحصاری. این جنبش‌ها نیز همانند جنبش‌های قرن بیستم با کسب استقلال خلق‌ها و دولت‌های پیرامونی سیستم آغاز می‌شود که ابتکار تغییر جهان را یک بار دیگر به دست می‌گیرند. این جنبش‌ها، از این رو، جنبش‌های ضد امپریالیستی بوده و در عین حال تنها به طور بالقوه ضد سرمایه‌داری‌اند.

چنانچه این بیداری با بازبیداری لازم دیگر، یعنی بازبیداری کارگران در مرکز امپریالیستی، هم‌زمان شود، افقی حقیقتاً سوسیالیستی فراوی بشریت گشوده خواهد شد. اما، چنین چیزی به هیچ روی "نیاز تاریخی" از پیش مقدر نیست. فروری سرمایه‌داری می‌تواند راه را برای تحول دراز مدت سوسیالیستی هموار سازد. اما، در عین حال این امکان نیز وجود دارد که بشریت را در مسیر بربریت عام بگذارد. پروژه ایالات متحده برای کنترل نظامی جهان به دست نیروهای نظامی‌اش و با حمایت کارگزاران‌اش در ناتو، فروری دموکراسی در کشورهای مرکز امپریالیستی و نفی دموکراسی از زاویه‌های قرون وسطایی^{۲۹} در کشورهای جنوب که به پا خاسته‌اند، همگی دست به دست هم داده و بشریت را به سمت این برآمد وحشتناک سوق می‌دهند. در حال حاضر، مبارزه برای سکولاریسم دموکراتیک امری حیاتی است، هم به این دلیل که راهی توده‌ها را تحکیم کرده و هم به خاطر مخالفت بنیادین‌اش با بربریت عام است.

پانویس

- این مقاله با عنوان "An Arab Springtime?" در شماره پنجم از دوره ۶۳ ماهنامه مانته‌لی ری‌ویو چاپ شده است. (م)
- حزب وفد که در سال ۱۹۱۹ و به رهبری سعد پاشا تاسیس شده بود، یک حزب لیبرال ناسیونالیست بود که توانست حمایت وسیعی را در میان مردم مصر به دست آورد. این حزب در سال ۱۹۵۲ منحل شد. (م)
- سکولاریسم نه به معنای اخص کلمه.
- قبطی‌ها یک اقلیت بزرگ مسیحی در مصرند که به طور عمده تابع کلیسای ارتکس اسکندریه می‌باشند. (م)
- اولین کنفرانس آسیا-آفریقا در روزهای ۲۴-۱۸ آوریل ۱۹۵۵ در شهر بندانگ در اندونزی برگزار شد. این کنفرانس که با شرکت بیست و نه کشور از آسیا و آفریقا برگزار شد از سوی اندونزی، برمه، پاکستان، هندوستان، و سری‌لانکا (سیلان) سازماندهی شده بود. (م)
- مراد کشورهای شرق و جنوب‌شرقی آسیاست. (م)
- اخوان‌المسلمین بر این اساس که مالکیت خصوصی در اسلام مقدس است و گویا که اصلاحات ارضی از سوی شیطان، یک کمونیست، الغاء شده بود، رأی به لغو این قانون فتنه داد.
- من با این اصطلاح "زیر کنترل درآوردن توده‌ها" موافق نیستم.
- در اصطلاح رایج سیاسی مصر امروز مردم این‌ها را "انگل‌های فساد" می‌نامند.

10. دانشگاه الازهر در مصر جایگاهی مانند واتیکان (به عبارتی واتیکان اسلامی) دارد.
11. جالب این جاست که از عربستان سعودی که ارباب اخوان المسلمین است، متحد بهتری برای ایالات متحده نمی‌توان یافت.
12. واژه‌ای که نویسنده در این جا استفاده کرده triad است که به معنای تثلیث و سه‌گانه است. لغت تریاپوس (سه‌پا) به مشابهت با اختاپوس (هشت‌پا) به کار رفته است. (م)
13. وهابی‌های فئاتیکی که هیچ‌گونه برداشت دیگری از اسلام را بر نمی‌تابند.
14. محمد رشید رضا، از متفکرین اسلامی مصر که از پیروان محمد عبود و جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) بود. (م)
15. بریتانیا بیشتر ناراضی‌ها را به نوبیا (Nubia)، منطقه‌ای در شمال سودان و جنوب مصر در حاشیه روخانه نیل تبعید می‌کرد.
16. Nadha
17. سادات و مبارک شریعت را وارد قانون اساسی مصر ساخته و قدرت وسیعی را به اخوان المسلمین دادند.
18. خواسته‌هایی مانند آزادی بیان، آزادی تشکیل اتحادیه، حزب سیاسی، و دیگر سازمان‌های اجتماعی، بهبود وضع دستمزدها و حقوق کارگران در محیط‌های کار، اصلاحات ارضی، حق تحصیل و بهداشت، نفی خصوصی‌سازی و فراهخوان برای ملی‌سازی، و غیره.
19. نویسنده واژه transition regime را به کار برده است. (م)
20. Cyrenaica نام تاریخی منطقه شرق لیبی است که به عربی برقه نامیده می‌شود. (م)
21. Tripolitania منطقه شمال غربی لیبی است که به عربی طرابلس خوانده می‌شود. (م)
22. Regionalism
23. Boikov
24. منظور کشورهایی است که در دامنه جنوبی و قابل کشت کویر صحرا قرار گرفته و از سنگال تا چاد را شامل می‌شود. (م)
25. Africom فرماندهی نیروهای نظامی آمریکا برای خاک آفریقا است. این نهاد یکی از مولفه‌های عمده نظامی ایالات متحده برای اعمال کنترل بر سراسر جهان است که هنوز در اشتوتگارت مستقر است.
26. Dar'a
27. Homs
28. آن چه که بی‌تردید به ذهن می‌رسد همانا حقوق پایمال شده فلسطینی‌ها به دست اسرائیل و حمایت بی‌چون و چرا از اسرائیل است. و یا دیکتاتورهای ریز و درشتی که در آفریقا فعالانه مورد حمایت قرار دارند.
29. که به شکل اوهام شبه‌مذهبی "بنیادگرا" در می‌آید که بذرش به دست اسلام سیاسی، هندویسم سیاسی، و بودیسم سیاسی کاشته می‌شود.

